



کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۷۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: بحر المحمود، کتاب پزشکی و قتل مصحح

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۷۴۳۵



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۵۹۵

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۴۳۵

Handwritten notes in Persian script, including the number 1325 and various calculations.

تینت یت دای گران
 ۱۳۲۵

۱ ۳ ۲ ۵

مجموع

RB =

۱۷۴۳
 ۲۰۸۵۹۵



خطی
 ۱۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند جان آفرین

یا کاشف غیبی و آفرین

بجنت زنده در آرزو

و قدرت زنده در آرزو

چو خوش دهنی و خوش آفرین

شکر بر زبان بر سر کشت

زبان با هر چه جبارست

چه سازم بفرموده اندک پاک

و تانده بجهت یک نفر

عجبتر در چون خاتم النبیین

و این ماه خورشید کرده پدید

یا که ابر حق بی نیل

مقام خدا بیک کلام
بپر دهم اسخا قیام

جان به که از غنای آرم بدید
بگویم که شکر آفرید

که تان بگویم صفت بتول
در سپرد او را خدا نزل

هر آنس بیارزد اناها
چنانست کار زده اناها

حدیث کس را اگر دیدید
گفت خداوند پدید

بر نیکو بس گفتار بود
نژاد و راس کور بود

در قطب از راد هان بود
چنانچه جفت هان بود

هموا دهم در جان تو
همین جهان دانا را تو

از الهام و دین در سر راه
نه نیست از آنکه اغیار

نشده اعدا سرگرم زجر
و هر کس به انا نگرش

هر از آنکه گفتیم بیدار شد بود
بصفت خفیه از شمر دود

کران کارا شده در آن
خود را خاور و از ریا

چو از عالم غش بد گفتند
خود را که شد بگفتند

چشم شغفت ناهم
بر دست کم شد بگفتند

چو نزدیک شد پاک و تنی / که خود بر کینه نیر از نیر
 یا آفتاب از غم و اندوه / جز با طاف نیاوردش
 چه آید آن که خود بکشد / که از آن دیدن بماند
 بیدان بیا که خبر / به دین بر دارنده به خبر
 در غمت بود و به بارم / نه خج بچکل و باد شرم
 چو آید کج الله فرزند / بر آید خیر مدد خود
 ز رخسار آن چرخ افروز / چه غمزه بخور از بخت

و...

دانه چو از چاک آن چرخ / بنده همان کعبه انوار
 چو سبک آمد آینه بر آرد / به آید از آن شوق
 بر افروخت و چه بخت / و از رخ بر عرق چرخ
 ز کبر شد که آرد / و نغمه بر دهر صد بار
 که به آید به آید از چرخ / یا تر بید بکاف سپر
 بر رخسار آن چرخ / فان از تر که در آن کعبه
 چو بر آید بر آید / ز رخسار آن چرخ

بن سر و خورشید و کجای
 و اوزد کشتی و جبهه سراغ
 بن سب و نایه و نشت زود
 چنانی و از علم بکشته بود
 بزمیدانه ام از آن نیرفتن
 چه خواهد اوبه مهابادش
 کفان خورده کفان به طبع
 چه سر راغ زمان تیرانه پیر
 چنانک بکفان به بهر
 چگونه دتر شد سر زده
 هزاران لغو به چشم چرخ
 چه بود تهنه کشته چرخ
 که خوش خوار افکند اوز پر
 نه مرکز خانه و نه قطعه یکا

لکله

کفان اوزد کشته کرد کار

و نیرفتن بر دایه و زود کار

چنانک بکشته و نیرفتن
 بزمیدانه ام از آن نیرفتن
 چه خواهد اوبه مهابادش
 کفان خورده کفان به طبع
 چه سر راغ زمان تیرانه پیر
 چنانک بکفان به بهر
 چگونه دتر شد سر زده
 هزاران لغو به چشم چرخ
 چه بود تهنه کشته چرخ
 که خوش خوار افکند اوز پر
 نه مرکز خانه و نه قطعه یکا

برفت در پناه عدال کرم
نبرد ز غول سر ادا بر سرم

به بیم سپیدم تمام ملک
به بسته صفیایم با ملک

سوی سر سپید شمشیر
به سپیدان و چه آب و چه خاک

شنیدم ندای رنجان
و اطلال و در یک نفرش

سخت و دین بهر از خود نبرد

بفرست خورشید بر کرانه

بناله جان آفتاب
بر دیش در آینه سیرک و چرخ

ز غبار آلود آسمان شبنم
سر دار ناله بر لبه به بند

ای دلان

نبرد دغان پاک خنده سخت
چون ز غدا چوب کبر و سخت

ز غارت سپید رنگ شد شب
به پروان و به کله به در جیب

چشم خدای سر بر بند رودان
سخت از غدا به پاره و آن

چون خورشید بمان بکوه باوج
چون در به قریب اندازد باوج

نقد لرزوم دهم نکت کشت
و ره به غدا به نکت کشت

بشیر کاشان آفتاب
فدای کاشان آفتاب

به بلا چو آتش به کبر کشت
به به کوه به به کشت کشت

بید آمد از خج چرخ سپید

بچرخید و درین چرخ نشید

زبان برآورد خسته

بیک شعله شیرین شست

پر دبال و سیر و دال تنی

ز بزم و کمال و پیغمبران

ز لوح و قلم و از حجاب مر

بندار

زین شکاش کشت

ز کشته آمد همه بدین

چرخ کف نموا و دارد بید

نم نموم چه آمد به من

نخام کفم کفای من

نم چه آمد از خج حباب

نم از آید هم ز هزار

نم از آید شست به من

نم از آید در کشت به

رفشته زدن تان بگدا
جراحی دهنه از شک بگدا

نام جرم ازخ اشک
شعوب و غریب از کار

بالم چشم بل دلا

بیش دارم زنده کار

خیمه زخمه شده زان
چون پیر دارم گمان

حیث شفا این بی
نام جبر است کم پیش روی

نام جهان را هیچ است
کرده عدل را دور است

بسیه دارم یک دار است

هش مظهر در احوال است

یک زبانی که آمد هر چه
در خوشه خاک خون بر چه

به تضرع قدم بر بیم
که در شفاست بکار بیم

چوب هوارا چه یک پر
شده زرق و برق طاق هر

بر کعبه زهر سوخته است
بیاید فراهم راه در تخت

کار زان شایسته آن بی
زال و جا گوید چنین

نه کعبه بعش و نه کانیات
نه هر که بر سر یخ علم است

به پندار تان بگویند
بیاید بگوید یک زان مخ

برای شیرین کردن دهان
پسته ریز بر روی خواجه

بوی آب گلرنگ در یک قدر
روغن بنفشه و روغن زرد

نوش بهر یک سردان دارد
سیرا بصفحه هزاران دارد

در جفت پاک و غیره

برای دندان درد

برای یک طرفه فاساد
کودت نام بهر فاساد

رقت جوی بهر فاساد
که بخورده بودم سیاه شد

بکشم بچشم شمشیر
بدم کسر کوبیده جلد

بسر کسر افزار به درخت
بجو دهم تارک دیگر بخت

بزر بکشفان دندانک
نمده در دهان شسته خاک

بدم کسر بهر کوه
کران باره کشید روز

بنا کله کرد بر روی
بر نام دیگر کرده سوز

ببیا بدم کسر کاباش
بجو دهم تارک دیگر بخت

نشیده بر دندان در دندان
چو آید بهر شمع نام آید

[illegible]

چشم هر آن را در دستر	چشم هر آنقدر مستر
چو دل شکسته بر کشید	یک دم حید و خوش چه
چو دوش تیرم رستا	تکاتم کیم یگر خستا
چو رستم ز عالم رست بود	چو انکار با رست نیر بود
چو پیروم اندر رفته چو رن	چو بداشتم غم عالم نیرن
چو پیش در پس دارم گمان	چو بستم بستم بستم زبان
چو چو آدم عشره مردم	
چو در دشت کوه مردم	

در آن باره خود را کفر بخواد	در نیم شب صد آه بگوید
در نیم شب قد شد سحاب	در عالم دگر آید برب
چون چون بیهوش گشت	نخواه اند پنهان سر گشت
بسی یقین پنهان اجرا	ز کم و کیف در چون اجرا
بدان اثر هزار رمان ترک	بدل کشم نیر کار خیا ترک
بجا آوریم چنانچه بود	ز عالم طهر هر آن را بود
بوقش جفت کمر بست	برغم بهنجی که بایست

یا پشت نسو بیا به پیه / که هر که نهاده و نه خورشید

در خواب تر هزاران هزار / بر دهنده از پی کارزار

زینود و غمیت کرده به / زینور کاران بهر سو گد

از آنکه شکر دل شیر آب / و گوشت بهر یار باران حباب

چنان هول شکر چنان کارزار

نه دیم و نه سید در کارزار

پس نه که یا شاه به / چه خورشید بهان که چین

شان از پشت بهر طالع / و گوشت و خورده بهن لرداد

چو شیر مر در آن شبه کارزار / سران در سر به و خوار دار

چه سر که سران به خشنید / سواران به خشنید

به انشیر از برکان دین / برادر به او قطرا به قرین

در چون غلام به شمشیر بود / بکج چارم به به بود

سپه دار و درین ارگاه بود / به خدمت او به شاه بود

به در و در و در و در و در / هزاران فوسم به در و در

کجک و بکجک از دین کار / بکجه کشیده دم در کار

چو بسیم از نام او بزرگ

سراسر قلعه همیشه نو

در آفتاب پرچم پرچم نو

همه ماه کرون الله شریف

کریشن بکشته قلعه دین

یک شاره در همه جا

چو شاره در همه جا

به پیکر خود ماه رخ آید

بکشته شمشیر بزرگ

بر زخم آرمیده همه ماه نو

چو نانی بخشیده بر بزرگ

همه ماه کرون الله شریف

کریشن بکشته قلعه دین

یک شاره در همه جا

چو شاره در همه جا

به پیکر خود ماه رخ آید

بر آتش هزاره از یکایک

چو شاره در همه جا

چو شاره در همه جا

بر آتش هزاره در همه جا

بر آتش هزاره در همه جا

ابر بزرگ در آتش خفته

چو شاره در همه جا

در آتش هزاره در همه جا

یک شتر آزاد نام داشت	داد و ده سخت ابرو داشت	اگر بر سر خود	چهارک	رشته از راه و سید رسا
سخت او دلی که کشته بود	هر بر این قدر بود	بچه خرم خداوند	کشت	جودش گیزان زنده جان
ز غمت روح بر کف داشت	هر میزدیم از غم چون جفا	بهرامرد که گمان چنان		
جودان بخت چادر بود	بستند خورشید و آفتاب	بهرامرد نام در چاق داشت		
هر شامی در میان دی	همه پاک و نیم بر کون دی	بهرامرد ز دست بود		
ز کجای بر کشته چوب	رو در آتش و زرد و حباب	بهرامرد ز دست بود		
دختر و ده بر کشته		بهرامرد ز دست بود		
دختر و ده بر کشته		بهرامرد ز دست بود		

مادر و پدر و برادر و خواهر و ...

حاجی محمد علی

مجلس تیسرا دعوتِ خدائے

مسیح و پیغمبر و جبرئیل و میکائیل

ہزاروں قلموں سے لکھا گیا ہے

چند روز بعد از این

بیدان سوار علی آقا
سر دست دارد علی آقا

سر دست دارد پنج ماهیاب

چنان آفید که در دوزخ

مجلس در شهر سن ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶

مجلس در این روز جمعه

در محرم ۱۲۸۰

حضرت شیخ الحداد اردوباد

میں نے تجھ کو سارے ہی رہا

٤٠

جلد اعظم ایضاً بی حد مرتب

ملفوظات حضرت مولانا

قال غفر له غفر له غفر له

بال غنم و غنم و غنم

10

12/12/1912

بکرمه و کرمه

بکریں کے لئے

مجلس

۱۰۰

مجلس خبر مدرسه عالی

مکتبہ مدرسہ اسلامیہ

۱۰۰ اب لازم : ۱۰۰

در این کتاب درج شده است

مردم و فرعی که استخوان است

برادر من کا نسخہ سرحد

ان پیر و امام و دانش

پانچواں باب

کتابخانه عمومی

بدست. و بهر دو طرف

بسم الله الرحمن الرحيم

...

...

۱۱۱۱

۱۰۰

1848

طاهر علی بن عباس

یک خیزیدن گشتند آید	قصه بگفتن بی آید	بخت بد یکدم چهار از بخت	گفتند در پیش از آن بخت
چو آتش آید ز اندکان	خوشه زرد یک دایه	هر دیند باب دانش گفت	بغیر دین دان بر گفت
برادن کان کاش کشتک	یک چرخه	چو در آید بچکان چو	در آتش نشاء بر بخت
چشم آید به چنان	در آتش و آتش	بگشت ز کف یک بر	براد بینه ببارک بر
بست نشاء به هر دو	ز نشاء کاه از نام و چو	بازد پر آتش بر سر	کرده چرخ بر بخت
درین بخت بر بخت	در خوشه باد در بخت	بخت از آن دم بخت	بر آتش از بخت
بخت بخت در بخت	رشته زنده و زنده	در بخت بخت بخت	در بخت بخت بخت

گشتار طبع پرورم به پیش تو خیزم و سرم
 چنان لب سر به سر شد و خوابد دیگر نه بیدار
 بیاورد و جفت شد از در به پیش تو ز شرم شد
 به گشتار آتش در آید بیاورد و کاره در آید
 گشتار آتش در آید در آید و گشتار آید
 سر آید و خورشید آید به پیش تو ز شرم آید
 پر از آب در بخت آید که آید و پر از آب آید

آفتاب رخ کو گشت بر گشت و چشم در شد
 بر زبانه از چرخ شد در آید و چشم در شد
 بر زبانه از چرخ شد در آید و چشم در شد
 به گشت و چشم در آید به گشت و چشم در آید
 به گشت و چشم در آید به گشت و چشم در آید
 به گشت و چشم در آید به گشت و چشم در آید
 به گشت و چشم در آید به گشت و چشم در آید

[illegible]

چو بهر پند از خورشید	چو بهر آفتاب و ماه و ستاره
هر آنکه ازین بهر پند	شد و در دهر رنج و غم
نشد درم این جهان	در آفتاب سرگردان
و نه ازین بهر پند	رفاقت عمر نماند
در غم تنم بهر حال	در آفتاب سرگردان
چو بهر پند از خورشید	چو بهر آفتاب و ماه و ستاره
هر آنکه ازین بهر پند	شد و در دهر رنج و غم
نشد درم این جهان	در آفتاب سرگردان
و نه ازین بهر پند	رفاقت عمر نماند
در غم تنم بهر حال	در آفتاب سرگردان

1000000

کشتید برادر زین کمان	بجان خود رفت زین کمان	دانش آرد ایان هر اندر کینه	کردان کردان ازان رشخه
کف برین فب مایه	بستم برآید تار و نخ	هر کشت هر کس ازین بن	باید اینک کیم کین
گرفت و ببارید و پاید	جایست کشید هر جان	کردم ز قاف برق آه	کرد هر یغوب و برق آه
هر که گشت تیر و سر	در اندر تیر و سر	چو بداند بر خیزد خود بنسج	گرفت آه چو بداند بنسج
بهدر کشید پیدان شد	عزیز و فغانش گریان شد	کردان کردان ازان رنج	ببارید و خیمه ببار
چو تیر و سر و خیمه	بگذاشت و ازان تیر و سر	چو برین تیر و سر	روان ازین میره
بگذاشت و ازان تیر و سر	بگذاشت و ازان تیر و سر	چو تیر و سر و خیمه	بگذاشت و ازان تیر و سر

اگر برکت کشید بر جان	بجز در دین نمی بیند	یک دم جان شد در این دین	و گفت و شد بر این دین
کتاب خدایک بر صید	بطون و بیخ برید	بدست پر شد مرغ دایم	در به صبح و به کمر
شش و شکر بود هم	بحرین کمال کمال	چو لاله چید بشکر	در دانه آه گشاده
که در شکر کیش دین	کجا که شکر نرسد چون	دانه شکره اندر قلع	هر آنکه در هر دین
هر آنکه در دین به اندر	از دین که به هر یک	هم بکشتن کشتن	چو در کشتن شد در کشتن
هر آنکه در دین به اندر	ببیند و همان نبرد خاک	چو پشته عیارانی بود	چو قریب شد دایره
هر آنکه در دین به اندر	هر آن که جانشین در دین	هر دور که در چرخ نصیر	چو بشد ازین دین نصیر

زحمت نین و سادریان ز کربانی و جانیان
 هجران و یزیدیان بنویم که قارشات بپاییم
 زمین و آسمان و ملک و جح بنیم آسمان و آتش و جح
 برادر بیکان از بدین که هم مرکز قطب و در آتش
 چشمه اندران برده است ز کفر و در آتش
 بنام بهیم ز کفر و در آتش
 صلا و عده برادر بیکان

به امتحان بپس آورده به خود انجمن پیران
 لایق و زینت سر و برادر در دقت علم ساده پیر
 به زینت و به کج خود اندر او پیغمبر شده
 به خوب و زینت اندران روان پیغمبر خود انجمن
 زینت و به کج زینت و به کج
 به کج و به کج به کج و به کج
 به کج و به کج به کج و به کج

خدا قیام مجلس حق بود / جاد مجتهد در داد نادر بود
 بین باره نعمت آید / بود هر وقت سرش بود
 کرده پسر خدای پسر / هر پنج شمر در کجا راه بود
 بیایم هم ایستاده / رفته هر قدر زنده جان
 خیر خدا سر زنده / فرشته دارد کند بندگی
 غیر و سر کجاست / بفرمان در سلامت بیاید
 بسمان بخت خدای / آید ندهد هر حال

بخواند بران پاک دینار / مصدق هر که حقش بود
 قدر ترستند که نیک کند / چه بگوید که کتب نیک کند
 بفرمان نیک پسران / در ده کافران آید
 راهم در دین در جان / ترا دادا داریم ایاه نام
 کس کند که نیک / جان بخواهر کس نیک
 برین دین هر چه دارد / در کس دین هر چه دارد
 بیایم به دم ابرو / سر سر کرد کم در هر دو

یارا کج در بر از لعل
بزدلیست به لعل از لعل

اگر آینه غم بر پیشانی
رنگ دهر جانش زایل

بدان پند نیست به دارن
بیا در حبس فریاد

لا سر را ز درد شتر
بهر کار خود کردن ادا

شدم از دهر خنجر بزم
بیا بکنج هم از دهر خنجر

شدم که کفر بخیزد از دهر شتر
در کمر شدم برافراز شتر

برافراز کمر شتر
چو بکمر بکمر شتر

کوه پیم جمعه سحر
سراییم حلقه سحر

سرمه درم به پیش پند
گرفت به بن خود آب

چو شتر بر بند جان
ببیند صف پاره بدن

زبان در نام و برادر هم
سرمه و کمر به هم

بگوش و خروش و پیچ و پند
چو بهر زنده گشته شکر

دران قوت لم سله ساز
بدر که از دهر برادر

بناز ابدان کرده خود

و هر که بیاورد کسر ببرد

شمع بستم ز این آتش / دهان کفر و شمشیر از آتش
 از آن که گفته اند / ز غل خیر این که کان کفر
 هر چه بفرستم داد / ز رخ که از من نام داد
 بفرستم کان ما / دهان که کان سر از دست
 هر چه بفرستم / ز رخ که از من نام داد
 با آن که در تصور / در آن که در علم صحیح از خود
 شمع بستم ز این آتش / در آن که در علم صحیح از خود
 بستم ز این آتش / در آن که در علم صحیح از خود

یا

ز این که در علم صحیح از خود / کلام بستم بسم الله
 شمع بستم ز این آتش / کلام بستم بسم الله
 هر چه بفرستم / کلام بستم بسم الله
 بفرستم کان ما / کلام بستم بسم الله
 هر چه بفرستم / کلام بستم بسم الله
 با آن که در علم صحیح از خود / کلام بستم بسم الله
 شمع بستم ز این آتش / کلام بستم بسم الله
 بستم ز این آتش / کلام بستم بسم الله

را

سرسنج دارم سرده همه داراد راجه سرده

بر این بود ای پسر م
یکان خود را بیا
بر این بود

در کتب و زبان پراست
همه که ز بیم ابر کس است

برادر ارجمند و عزیز
فرزند ارجمند و عزیز

بر سینه مردم در کتب
عجب چه از او نشانی

فقد زواله من العلم
بشر من هو
ما علم

مقام کو فراموش نہ کرو گے

45.

بہشت خدام و رزاق پس مرا / نذر خدایہ

بسم الله الرحمن الرحيم
ازدحام و ازدحام

الکرده از بنده
بردارم
باین خود هیچ تقاضایم

سفر نام کس در جهان

مادر از سر نو زدن

چند سال بعد از این که در این کتاب

هم اولیست بعد از این

حیدرآباد ہندوستان محمد علی شاہ

خفت بر کوه فرود آمد و خوش فرود
 بر آتشش آید در آتش
 نهال خفت بر آتش
 تا که کشت و کوبید
 پناه و دین و آتش
 سرخ و زان و دین و آتش
 بهار و دین و آتش
 زنجیر و دین و آتش

بخت و دین و آتش
 تا که دین و آتش
 بخت و دین و آتش
 تا که دین و آتش
 بخت و دین و آتش
 تا که دین و آتش
 بخت و دین و آتش
 تا که دین و آتش

به خیر و به بدی و به فراغت
 ز روزگرایم زین زمانست
 به یار دارم به انداختن
 هر خدایم از کار جان
 بجز آرد را بر دین
 کند زشت جان تا رین
 بدان تیر شب را کجای
 بیدارم زار از گمان
 به آوار بر دانی سپهر
 راه چید که نماند مهر
 ز ناله گریه به شن
 ناله غریبه به شن
 به چشمان به بر روزگار
 تا نام ز خجسته به روزگار

در کتب معتبره است که از آن است
 باید دست نبردند بلکه از آن
 اهل علم و حکم کار دارند از آن است
 قطع ضایع است و از آن است که
 در کتب معتبره است که از آن است
 در کتب معتبره است که از آن است

[illegible][illegible]

۱۶۵

از هر یک دو درم یک پند می بکند که کوزه
 در هر حلقه از آن آب خورده بر هر یک دو درم یک
 است و دیگر باره کوزه و حلقه استخوان گشته رود
 بر این نافع بود **درست** آن چشمت که شکر خشک بر آن کاه
 خوب می کیند از هر یک دو درم یک کوزه و نیمه
 نوبت به یک کوزه در آن پخته حلقه صندلی که در یک کوزه در آن
 در آن قمر و سرسبز را نافع باشد سینه ای از زیر بانه
 در آن نیمه دو درم نیمه حلقه است و در آن یک کوزه و نیمه
 در آن کوزه نشسته است این کوزه از هر یک دو درم یک کوزه
 بر یک حلقه و یک کوزه در آن **درست** خشک و نافع از چشم
 باز دارد **درست** آن استخوان پلید را می سوزند در یک کوزه
 آن کوزه را در آن از هر یک یک درم کوزه بر کوزه حلقه استخوان
بکینه در آن **درست** نوبت به یک کوزه از هر یک دو درم یک کوزه
 در آن نیمه دو درم آن نوبت به یک کوزه از هر یک دو درم یک کوزه
 سبیل سبیل و حلقه از هر یک دو درم یک کوزه در آن

کوزه و خشک از هر یک از آن صندلی که در هر یک
 حلقه یک کوزه در آن **درست** چشم را خشک سازد
 در آن یک کوزه از هر یک دو درم یک کوزه و نیمه
 سوزند در آن از هر یک دو درم یک کوزه و نیمه
 معوی و در آن یک صندلی که در یک کوزه در آن
 و معده باز دارد و بیاضی بر دستم و صندلی
 تر باشد معقول از هر یک دو درم یک کوزه و نیمه
 در آن کوزه دو درم یک کوزه و نیمه
 خردم رقیق است و در آن خشک کافور از
 هر یک دو درم یک صندلی که در یک کوزه در آن **درست**
درست تاریخی چشم و استخوان آب و سر و بر
 سبیل و طرفه و شکر نافع را نافع بود کف و ریا
 فسیلهای نقره از هر یک دو درم یک کوزه
 سوزند در آن یک صندلی که در یک کوزه در آن

در آن کوزه
 در آن کوزه

[illegible]

حوالی سنه
مالک

پاکستان

[illegible]

حضرت
 شفق
 خج
 مشا
 در
 کربا
 ع

224

و شنبه بیاد بر چشید **صفت** شکسته خرد و با رب الکرشمه
سینه ایوان سلاول گرفته و جوشه با جاب بهادر جاب زده
طی بهر روز ۱۰۰ بار و در صبح و شب و در وقت خواب
سویا و ام شکر نیم خیار بین صبح و شب شکسته خرد و با رب الکرشمه
رب الکرشمه ۳ درم با ملا ۳ درم جاب بهادر جاب زده
رب الکرشمه ۳ درم با ملا ۳ درم جاب بهادر جاب زده
کوفته و جوشه با جاب بهادر جاب زده
شکر خرد و با رب الکرشمه نیم خیار نیم خیار نیم خیار
جاب بهادر جاب زده و سلاول را با قیود و درم الکرشمه
ناتج نشه اگر چه عوار است بهر روز ۱۰۰ بار
ناتج رب الکرشمه نیم خیار نیم خیار نیم خیار
شکر خرد و با رب الکرشمه نیم خیار نیم خیار نیم خیار
کرباب بهادر جاب بهادر جاب بهادر جاب بهادر جاب

و شنبه بیاد بر چشید **صفت** شکسته خرد و با رب الکرشمه
سینه ایوان سلاول گرفته و جوشه با جاب بهادر جاب زده
طی بهر روز ۱۰۰ بار و در صبح و شب و در وقت خواب
سویا و ام شکر نیم خیار بین صبح و شب شکسته خرد و با رب الکرشمه
رب الکرشمه ۳ درم با ملا ۳ درم جاب بهادر جاب زده
رب الکرشمه ۳ درم با ملا ۳ درم جاب بهادر جاب زده
کوفته و جوشه با جاب بهادر جاب زده
شکر خرد و با رب الکرشمه نیم خیار نیم خیار نیم خیار
جاب بهادر جاب زده و سلاول را با قیود و درم الکرشمه
ناتج نشه اگر چه عوار است بهر روز ۱۰۰ بار
ناتج رب الکرشمه نیم خیار نیم خیار نیم خیار
شکر خرد و با رب الکرشمه نیم خیار نیم خیار نیم خیار
کرباب بهادر جاب بهادر جاب بهادر جاب بهادر جاب

Handwritten notes in the top right margin of the right page, written in a cursive script.

Main body of handwritten text on the right page, continuing the narrative or list.

Handwritten notes in the bottom right margin of the right page.

Main body of handwritten text on the left page, continuing the narrative or list.

Handwritten notes in the bottom left margin of the left page.

از طرفی است بجز آنکه اگر از طرفی است
 مستقل و غیره که در کتاب مذکور است
 البتة در شرح رسد اگر چه آن را که از طرفی است
 با آنکه علی بن ابی طالب و غیره که در کتاب مذکور است
 در حال اول آنکه در کتاب مذکور است و وقت اولیای
 حضرت موسی علیه السلام که در کتاب مذکور است
 از هر یک از این دو در کتاب مذکور است
 که در کتاب مذکور است
 در هر دو از آن که در کتاب مذکور است
 که در کتاب مذکور است
 در هر یک از این دو در کتاب مذکور است
 که در کتاب مذکور است
 در هر دو از آن که در کتاب مذکور است
 که در کتاب مذکور است

در کتاب

از هر یک از این دو در کتاب مذکور است
 که در کتاب مذکور است
 در هر دو از آن که در کتاب مذکور است
 که در کتاب مذکور است
 در هر یک از این دو در کتاب مذکور است
 که در کتاب مذکور است
 در هر دو از آن که در کتاب مذکور است
 که در کتاب مذکور است
 در هر یک از این دو در کتاب مذکور است
 که در کتاب مذکور است
 در هر دو از آن که در کتاب مذکور است
 که در کتاب مذکور است

کتاب

بکشتن آن چنانچه در روزهای روزه از آن می پزند و آنرا در شراب
۱۵۲ چاشنی ترش و چاشنی شیرین و چاشنی آب می پزند **سحوق** **سحوق**
معه را قوت دهد و اسهال ببرد و در **سحوق** **سحوق** و در **سحوق**
از کماز هر یک ده در **سحوق** **سحوق** و حب الکن از هر یک ۲۰
گرفته و بخیتر شربت **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
نیز با طعم داروان می پزند از هر یک ۲۰ حب الکن در **سحوق**
هر یک ۲۰ حب الکن می پزند و در **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
سخت از آن را باقی می پزند تا اگر از قوتش بگذرد **سحوق**
در **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
بیشتر ببرد **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
باز در **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
گرفته و بخیتر شربت **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
کاروانت بیشتر ببرد **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
سحوق **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**

سحوق
سحوق

سحوق
سحوق

بوی تر و آب سبزه سرخ شده از هر یک ده در **سحوق** **سحوق**
ترخ و ترخست از هر یک ده در **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
و آنرا از هر یک ده در **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
در **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
اینون کم از آن ببرد و در **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
نقلی بنده ده در **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
در **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
کرماتی تا بخواند فاقه صاف و کرم صاف و کرم صاف و کرم صاف
سحوق **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
آب کاه و در **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
بیکه ببرد و در **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
گرفته و بخیتر شربت **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
گرفته و بخیتر شربت **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
بیشتر ببرد **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**
سحوق **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق** **سحوق**

به دست چوبه زرد و درم صندل و درم سما و درم
 سار و چوبه های و درم ماز و درم سوسن و درم کوفته و کشته
 بود و آن کشته **درم سما و درم سما و درم سما**
 کشته و درم کوفته و درم سوسن و درم سما و درم سما
 و درم کوفته و درم سما و درم سما و درم سما
 استعمال کنند **درم سما و درم سما و درم سما**
 کشته و درم کوفته و درم سما و درم سما و درم سما
 بود و کوفته و درم سما و درم سما و درم سما
درم سما و درم سما و درم سما
 شب باقی سوسن و درم سما و درم سما و درم سما
 و چوبه های و درم سما و درم سما و درم سما
 چهار درم سما و درم سما و درم سما و درم سما
 از هر یک چهار درم کوفته و چوبه های و درم سما
درم سما و درم سما و درم سما
 استعمال کنند

۱۸۱

کل که از لکه از هر یک سه درم صندل و درم سما و درم سما
 و درم سما و درم سما و درم سما و درم سما
 کشته و درم سما و درم سما و درم سما
 زرد و درم سما و درم سما و درم سما
 و درم سما و درم سما و درم سما و درم سما
 کشته و درم سما و درم سما و درم سما
 و درم سما و درم سما و درم سما و درم سما
 استعمال کنند **درم سما و درم سما و درم سما**
 کشته و درم سما و درم سما و درم سما
 بود و کوفته و درم سما و درم سما و درم سما
درم سما و درم سما و درم سما
 زرد و درم سما و درم سما و درم سما
 و درم سما و درم سما و درم سما و درم سما
 کشته و درم سما و درم سما و درم سما
 و درم سما و درم سما و درم سما و درم سما
 استعمال کنند **درم سما و درم سما و درم سما**
 کشته و درم سما و درم سما و درم سما
 بود و کوفته و درم سما و درم سما و درم سما
درم سما و درم سما و درم سما
 استعمال کنند

را کلمه سازد و فواید و فواید را در **مستند**
 حریفش و در هیچ موسسه و در هیچ **مستند**
 گوشت و پنجه استخوان کند **مستند** که عین خدمت
کلمه بی پایان عاف و راحه از هر یک کلمه در **مستند**
 کلمه را باز و ساق از هر یک **مستند** که در **مستند**
مستند که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
 بیانی است که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
 بهیچ **مستند** که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
 بر **مستند** که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
مستند که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
 باز و کلمه را و کلمه را و کلمه را و کلمه را و کلمه را
 و در **مستند** که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
 بهیچ **مستند** که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
مستند که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**

که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
 که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
 که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
 که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
 که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
 که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
 که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
 که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
 که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**
 که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند** که در **مستند**

که در **مستند**

از هر یک ده درم در دو روز سه مرتبه بخورد
وصاف کرده یکم شنبه بنوام آورده بعد از آن که طبع
بیاض برنج کرده به نهند **صفه** را از خورا
یک کارد و سه دانه کرم را زایل کنند **صفه** و قه
کلسه لادرم شاه تره افشاید از هر یک چندم است
۲۰ درم خرمندی ۲۰ درم موبر منق به دانه در دو روز یک
نیزه تا به نصف آید و بنشیند و از آن حل کرده بنوام آورد
تشریف ده درم با یک درم صبر منقوی **صفه** **صفه**
و سه کله از اجابت نافع باشد و شبیه را از غلط
بیا یک سازد و در دو دقیقه نفس را معید بود
انچه نشنیده بیا ز غصه و غیبه و غیبه و غیبه و غیبه
نیم و نیم و در ری خل الخمر و آب جیانه سه روز
در کثافت و صاف کنند و در دود طبعی اجابت
کرده بنوام آورد **صفه** **صفه** **صفه**

۹۵
و از آن قوی رسد و قوی را باز دارد **صفه**
بسیار آب بی آب آید از ترش و شیرین و آب
رود از هر یک چوبی زعفران و آب زرشک
و آب سیاه و آب خرمی از هر یک نیم خرد و جو شانه
تا به نصف آید **صفه** را در قند کمان باشد و صاف و خوش
و بنوام آورد **صفه** را در قند کمان باشد و صاف و خوش
و صده را قوت دهد **صفه** را در ترش و من نفع مانده و خوش
و خوام اند و مصلی از هر یک ده درم و پوست برین و بنشیند
و نوزده و از آب جوش شده و صبر **صفه** با قند
بقوام آورد **صفه** را در ترش و شیرین
باشم که بنوی با ز آرد و صده را قوت دهد
و قند کلسه ۲۰ درم آورده و منقاض اضافد کنند
۱۰ درم سیاه ۱۰ درم سیاه ۱۰ درم سیاه
الوی سیاه صده و شمره که چهار یک آن تر
بشاید و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند

تا به نصف آید و کف آن بر دانه و زنی که میزانه
و بر کرباس بیالایند و با قند منق بنوام آورند
صفه عود صده را قوت دهد و بوی دانه
نوش کنند و با قند و قوی کنند **صفه** آن
خود بندر و آله مشتر از هر یک ده درم
سبیل و قلع و سبیل و جوز بود از هر یک
دو درم بوی قه که در کینه کنند و در کینه
کلاب بکشد و بنوام آورده و در کینه
و حل کنند **صفه** آب لاس صده را قوت دهد
و در کینه باز دارد **صفه** آن حب لاس اعرود
خوشک از هر یک نه درم قرط و طریس
از هر یک ده درم و آب و آب و آب
از هر یک یک کوزه درین آب با جوشند
تشریف آید و دیگر باره بکشد و بنوام آید

۱۷
صفه حب لاس اسساک با سفوف بود
سود دارد و **صفه** آن حب لاس بکشد و خوش
تا نیک شود و بیالایند و با قند کلسه بنوام آورند
و در قوت خردون طبایع سوده بر آن بکشد
و به چار و به **صفه** بیا ری طبع را نهند
و بکشد و دل را قوت دهد و صده از هر یک
و صده البیه و استقار و است **صفه** آن خوش
و شکر را آب **صفه** آن تخم کاسنی کشته
در ق کلسه تخم کرس از هر یک ده درم تخم کرس
بجمل درم بنوی که از زبان از هر یک ده درم
بشیرین و در آن سسته هم درم بکشد و بنشیند
شود و با قند بنوام آورده و صده از هر یک
در آن حل کنند **صفه** زو قوی صده
طبی را نافع بود و صده و شش را نافع بود و در

۵۹۹
۵۹۹
۵۹۹

در ضیق النفس با بر طرب آه **صفت آن**
عصای به آواز سر سپستان چناه آواز انجمن
آواز بیفت هم درم سیاه شادان درم تخم طفلی
آنگاه جلدی از هر یک چند هم اصل السوس و زودنا
مضی از هر یک لاه هم بوشانه و بیالایند و بافتند
سینه بقوام آورده و بعضی نشوونده چون چند هم داخل
بوده **شراب** خمر مندی طبع را نرم کند و صفت آنست که
دوده را خوش و دهد و فی باز دارد **صفت آن** که در صفت
چون چاشنی و شیرانی بکیرند و بیالایند و باکی خند
سینه بقوام آورده و **شراب** صندل دل را خوش و دهد
و صندل گرم را نافع بود و در شکلی با بر طری سازه **صفت آن**
صندل در درم سابه است و صندل در کله خستند
و شیرا کفته بقوام آورده **شراب** که کرده و سانه را نافع
باشد و منی بفراید و باه داشت و دهد و در پست

زاد

زاد که کند **صفت آن** انجمن چشمت ده من و برنجن آب
به پخته و با کیمین مخلوط و سینه در چشمت آب بزر و داخل کمر
نموده در سینه باله و صفت کرده کیمین تخم کسلی
صفتی بر سر آن ریخته و در چشمت و نولجان و کسلی
در سینه الطیب از هر یک و در کیمین تخم کسلی
در کیمین تخم کسلی و بقوام آورده **شراب**
کشت درم بکر رسیده و بشاید و استقا با آب
از رخ باشد **صفت آن** تخم کشت ده مثقال
با آب از روی و با وین شهری اینون خیاری
احدا السوس کشت کمر و تخم کسلی تخم با وین تخم
خبره تخم خیاری تخم کسلی تخم کسلی صندل
تا هر یک به آواز با قه بقوام آورده **شراب**
خودون کشت که در صندل مشهور است
براستی تخم کسلی تخم کسلی را از نیا اینون

بدست خج و آن بدنه تخم کثوت بدست خج کبر
 تخم کرفس بدست خج کرفس جویست بنده و جویست
 بقوام آوردند و هر دو با جفت شغال و زرد جویست
شراب بنفشه خضات الجنب و خضات البصر
 و سرخود و سرخود و سرخود و سرخود و سرخود
 و بول برآید و سببه را آنم کند **صفت** آن شراب
 بنفشه کبرند بنفشه تان و سبب و بجا باند و بجا
 قند بقوام آورند و بنفشه خضات را و سرخود
شراب بنفشه کبرند و سرخود و سرخود و سرخود
 و سرخود و سرخود الجنب و سرخود و سرخود
صفت آن کوفه و سرخود و سرخود و سرخود
 و بنفشه بقوام آوردند **شراب** بنفشه کبرند
 و سرخود و سرخود و سرخود و سرخود
 بنفشه **صفت** آن شراب جویست و سرخود

۹۹
در درون آب چرند و در جفت بال و پاییانند
و با قند سفید بقوام آورند **شراب** بروزی
معدود و بکوبند و با آغوش باشند و با دوا دفع کنند
و با صندل آسود و آرد **صفت** آن بدست آید
۱۰۰ درم تخم کاسنی پوستیج را آریانه درم
تخم کزنسی و را آریانه درم کزنسی از هر یک درم
تخم گسوت با بخور درم دو یکین بسته بگوشند
در جانیاب و با قند بقوام آورند **شراب** روزی
سبب صفا بود و دقتهای لرزد که کم را کرد و حال را قند
سازد و دقتهای بزرگ را آغوش بود **صفت** آن
درن کوسنی تا ده نیم درم من آب بگوشند
و بیایانند و نیم دیگر بزرگ کوسنی تا ده
در آن کرده چینه از بیت بگوشند و بکوبند
و با قند سفید بقوام آورند **شراب** در شفا آید
نقار

تخم کاسنی نریخته یک کوبیده و در یک کوبیده از هر یک ده دم
 که از زبان سودم یک سوم دوم دم و در شش شعله
 در یک کوبیده و در مقابل او به آب یک شترین بگوش
 تفتان و بوقت بقوام آورند **صفت** تفتان
 پنج کوبیده و در آن آب یک بشه **صفت** آن
 بخیل و در آن چینی از هر یک یکدم تا اول آب رو صفا از یک
 درم ترغفل در یک کوبیده و در وقت تفتان
 تا پنج رطل آید و بیا لایه با تفتان بقوام آورند و در وقت
 سبیده اضافه کنند **صفت** آن در یک کوبیده و در وقت
صفت آن صطک و سبزه و در چینی و قاطعه و عود و عود
 و چل و جور بود از هر یک یکدم ترغفل و در وقت بگوش
 و بیا لایه و بوقت بقوام آورند **صفت** آن در یک
 غازی نظیر بشه **صفت** آن آبی سیاه ترغفل
 از هر یک یک رطل صابون با ده و آن در شش رطل آید

در وقت

به و رطل آید و بیا لایه و آب انار ترش و ترش و انگور
 و آب سبب آب بود از هر یک یک رطل اضافه نماید و در
 بقوام آورند **صفت** آن در یک کوبیده و در وقت
صفت آن آب یک کوبیده و درم سماق باز و کله یک کوبیده
 حشمت و در وقت بقوام آورند و در وقت بقوام
 از هر یک یکدم تفتان و در وقت بقوام
 و بوقت بقوام آورند **صفت** آن در وقت بقوام
 با تفتان و در وقت بقوام آورند و در وقت بقوام
 تفتان و در وقت بقوام آورند **صفت** آن آب یک کوبیده
 به سبب و در وقت بقوام آورند و در وقت بقوام
 من و در چینی ترغفل و در وقت بقوام آورند
 و در وقت بقوام آورند و در وقت بقوام آورند
 و در وقت بقوام آورند و در وقت بقوام آورند
 و در وقت بقوام آورند و در وقت بقوام آورند

طلا که چون بکشد زان ابستن شود حاجت لیسان
 چو شیر قفل با داورد مساوی گرفته و پیخته با زهره کا و بر
 ناخته و بکشد آردند خشک شود بعد از آن با مسمت نماید طلا
 زان ابستن شود طلا که هرین خاصیت دارد
 یک یک چند خشک بگویند و با زهره کا و بر تضییع نمایند و
 عبارت نماید ابستن شود طلا که اگر بیت عرق
 با بکشد شک گوارش سیل و سحر شب نماید
 هر یک قدری گرفته و پیخته بکباب ترسانند طلا
 که بکشد زان ابستن کند راسن زرد آردند طویل برگ
 کاغذ آب بکشد مجموع ضربه و خوان مساوی و از آن گرفته و پیخته
 آب مورد و پیخته و کلوها سازند و خشک کنند و بعد از آن
 بپزند بخور بکشند و عرق آردند شود و بعد از آن یک کلو را با
 بکشد پیسوده در آن مالند و کشان دور بکشد آردند و بکشد
 متن نماید طلا که جس افشانی کشد بر سر و داور

در دروغی تازه بگویند و در محل صاحب دروغی نگاه دارد
و چون خواهند که انزال شود از دروغی بر آن آورد **در قی کرانای دهنو**
دفعه رانای بود بکینند و بوجبین من نبات علائین
محمود قاری هم مقال بسمل الطیب سله اکثر تالی که بر مقال
شکاف الصفت نمود جبر شرب شکاف شیر ککشی است
از بیکه آرد و بعد از آن چهار من عرق بکشد **عرق کر**
آب بقیع فایح و پند مقداره بقیع بکشد و کل کل
و آنخواه در محل غلضه فارسی از آن اکثر تالی که بر مقال
بیکه قدری عرق بکشد و استورج و قند و شکر
عرق کر قیاس و اطفال رانای بود
باب الغین و زعفران
زعفران که از بهر تفل لسان که سبب آن بمن بود
در بنه **صفت آن** زعفران در در سدر
زنجبیل یک پند شیر عاقر و قند و سبب آن یار و یار

[illegible][illegible]

ایست از هر یک ۱۰ درم بوزار معنی خرج از هر یک بخریم
 زو را دار غفل از هر یک ۲۰ درم کوفته و بچینه بل کشید
 و با کچن خورده کند **عرق و عرق حنظل و عرق آسود**
 زنج سفید و سیاه کاغذ سوخته با زوی بنز کند و صاف
 و زعفران از هر یک یک شال نام برشته نونها در از هر یک
 ششقال کوفته و بچه بزرگ و خورده کند **عرق کیمیا و عرق**
آب و سبز کاغذ سوخته زنجار زنج سفید کوفته و بچینه
بزرگ و خورده کند عرق کیمیا و عرق آسود
 اصل الیوس فروغ کوفته و بچینه و در سرکه و سبب و کافور
 خورده کند **عرق کیمیا و عرق آسود** و کندر یکدم
 با زوی سوخته زنجار بنزدیم کاغذ زنجی سوخته یک
 و دق زعفران و انکی کوفته و بچینه و در سرکه و سبب
 گرم خورده کند **عرق کیمیا و عرق آسود** و کندر یکدم
 با زوی سوخته زنجار بنزدیم کاغذ زنجی سوخته یک

بودی مددش بقتل و کفر آو نشاسته و عرق
و نه بر یک بود منزه کرم غریزه و نه در بطنه کرم
و نه در شش و نه در جوارح باقی که در آن
نشد غریزه و نه شش و نه جوارح باشد و نه

وہی ہر طرف سے صفت آئے

با این نقش که بر سینه توست نظم تریب مغرورم خوزه
نکوه و نشانه کوفه و جینه مشب به بند و سیخ
تا کمل خلی بنیده چند نوبت مکمل مکمل کند

باب الفاء

توت دود و بواسیر و آغاف بود و بانه آینه
در کف رویه امین کند و دفع سر عت افزا کند
آن پوست امین است
آله مقشر شیطانی سبیل اللیاضیل و واد
در کمال و سعادت از هر یک و در دم خم شبت خم کند

في سنة ١٢٠٠

6-11-1944

...

و اما در این کتاب که در این کتاب

تو بهر که

بسم الله الرحمن الرحيم

مورد و نوزدهم است که در آن

فان كان النهر منسوبا الى

هر روز کلین را نو بکوشان و بکشید و بشوید

هذه كنيسة القديس يوسف

و در آن روز که از آنجا می‌رفتند

تتمه و بیانی در این باب

و در حقیقت نام یک کرم و یک سوس است و در بعضی کتب

آرد جو آرد و با قند آرد و کدو

نذر اب از دست کون کون

عازر و احسان و جندی از هر یک دو سفال عجمی

اردو به خواست متمم حال فیذا دلیقون ستر و کفر و فساق

آن دیوار است خت آن ز کجیل و قلع و عسل

و پسین از حرکت مردم بر سطحی و ما نخواه از زیر یک آدمی درم تخم

کرمش و خوردن از هر یک دو درم کوفته و بنجده عسل مخلوط سازند

فردی که در این صورت است تا وقت نذرها را با برادر

و اما در این کتاب که در این الموم را و اهل بیت و اموی را و غیره

و الله اعلم بالصواب

عقد الحفلة دار الفنون بـ القاهرة في شهر ربيع الثاني سنة ١٣٢٤ هـ

سید محمد علی خان ایفون عاقر فرخا از هر کتب و متفان

نظم آفرینی در این زلف و آن و سبیل الطیف است که حکم آفریننده

و بعضی آنها بعضی تخم از قفس از اربع صفات و بعضی است

عروج گرفته و پیوسته به جبل تجرون است و بعد از شش ماه

از هر یک چهار درم قیمت اطله پید درم هر

سوزن اور پر خیمت الحدید چهار شیان بود

سرکه که نه بعد از آن خشک کند و صلابه کند صندل

و دی آید بایستد: باقی او و پدر را آنگونه

مناقبه نماید و بسبب معجون سازد و بعد از نشاء

شمال اندیشی ۲ درم و بعضی ۴ درم یا

مشتقاته میکنند **ازین** خود را با خود

در زهر یک شغال یا قوسب زهر جد مروارید

نگین و رقی طلعا عدد و رزق نزه عدد و مشک نمیدانک

عکلی و عنایت سعدی از ترکیب و انکی جبر شهاب

الف بهر آهبر روی ششک ساق سالی پیکره

بجای سازه و فرو بردن فروز و زرش

بیان: قولہ و بعضی ریحی و امر آفتی زمان

برای که سبب آن پروفت باشد سودا

در میان جز شش قطره ای روی از هر یک شش
 شک یک شال ورق طلا یک شال ورق نقره
 ترکیب بخار شال اصل سه وزن او بر کند و برین
نوشه در دود معده و جگر است بر دود است
 و حیات ثقی و تب ریح و تبهای گفته را آسود دارد
صفت آن خورده قطره سیالیون سیالیون
 چهار درم کوفته و پیخته با سه وزن او بر
 برین شش شربت جی یک درم باب کرم بریند **نوشه**
 در دود معده و شربت کبلی را باغ لویه و با و پیر
 بشکند و طعام را آهضم کند **صفت آن** فلفل و دار
 از هر یک به درم سما سنبل عود از هر یک
 ۲ درم رخیل و تخم کرفس سیالیون یک درم اساف
 در اسن از هر یک یک درم کوفته و پیخته با سه وزن آن
 اصل برین شربت شربت یک درم باب کرم بریند

از سیلیون طلا و خطی است و آن را باغ بود و کوفته
 بر دود آرد و کند و کوفته در دود و با و پیر
 آفتاب و از دود درم ایک زنده ۷ درم شالی
 در دود کوفته و پیخته بر کند و برین شربت قوی کوه
 در دود کوفته کند و در وقت حاجت استعمال کند
نوشه که عاف را آرد و دارد **صفت آن**
 کلنا در دود اسفند با زنده از هر یک یک درم سیلیون
 و انلی کوفته و پیخته با سه وزن او بر
 در کافه شکبوت بکوه آرد و در جی بند و بعد از آن
 جی را یک کلاه بکشد و کشته باشد **نوشه** که عاف را آرد
 از روی موش است در هر کلاه از دود درم ذرا سیاه
 چهار درم کوفته و پیخته از کتان بپاشد و بعد از آن
 در جی بند **نوشه** که عاف را آرد **صفت آن**
 کافه موشه پوست تخم مرغ موشه آفتاب است آرد

[illegible]

کلی چیز خنک کرده فستق چوبه را آرد و فستق را بپزد و
شودیشای گویا خورد و در روز خوردن و سوزن شفا خورد
چند روز البته بیاید بعد از آنکه از تمام پرده برداشته باشد
اگر قصد می حب کند و این عمل کند در حال بخیل برآورد
هر چند که شسته باشد **در روز دوشنبه** و **در روز دوشنبه**
در روز دوشنبه و **در روز دوشنبه** و **در روز دوشنبه**
و اگر در دم سحاب باشد نرم کند یا پودا سبب بپزد و بیون هم
سفید سبای گرفته پیشم پاره پاره آرد و **در روز دوشنبه**
در روز دوشنبه و **در روز دوشنبه** و **در روز دوشنبه**
حب الائی کل از می افتاد گرفته و خسته بپزد
در شیشه و پیشم پاره پاره آرد و **در روز دوشنبه**
در روز دوشنبه و **در روز دوشنبه** و **در روز دوشنبه**
سبب سبب الطیب روز پنجشنبه قف کند و صغیر
کلی چیز خنک کرده فستق چوبه را آرد و فستق را بپزد و

فایده و با قدری شرب آب بیشتر است و با و عین
 کلی گوشت و ترس و دینه از دو ماه است و مال باشد
نوعی به آن انواع قسسی بسیار است به نگو
 در تریاق مشعلت اشقر یا به نیر که بسیار است
 نیر ناکت و نیر آن به بود و سفید و صفت بود اشقر
 معتدل بود و چون تنه دلمت بود و دشت ن جو است
 آن است که گوشتی او جوی پخته و سیب و لوبه بود
 و دشت ن شسته بیتی و قوت آن است که سر و پیر شسته
 و چشمهای او می بود و دله باشد و ماه به نیر که
 ماه صیغف تر از نیر شسته و دشت ن ماه کی است
 که در آب او چهار دانه آن باشد که اگر آتشش در آن
 گوشت و از هر جانب دو دانه آن دیگر و نیر را یکی است
 و کج نقل او و مرغ او به نیر نیر یک بود و دشت ن
 از او آتش شسته و این را آمار گیران کله دم گوشت

و نیر پخته که شکر او صلب شد نیر که صلابت خلعت
 آن بود که در تن او خوبت و فیض نیر باشد و سرین
 باشد متبر که سرین علامت قوت و باغ است
 و در میان فصل بهار باید که قوت که افتاب و نیر باشد
 و اگر بهار طبع و صفت داشته باشد و اگر بهار بهار
 به در اول باید است نیر اگر قوت نیر شسته و ماهی
 او در میان و دشت ن نیر خاصه و دشت ن بود و بر آب
 نیر یک نیر و در نیر شسته نیر یک در صحرای
 نیر که باید به نیر آن باشد که دلی که او را نیر نیر کنند
 و صحرای بسیار نیر و شتم نیر نیر و شسته و نیر نیر
 و گوشت نیر او چنان باشد که مقداد چهار انگشت از سر نیر
 و نیر یک نیر جدا کنند نیر که نیر و دشت ن و جانب
 نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر
 و نیر که اگر نیر نیر بسیار آید تا در کاه گوشت نیر

۱۳۹
 ۱۳۸

و مصطلک از هر یک یک درم یک شمشیر و نیمه قوس سازه
قوس از هر یک یک درم یک شمشیر و نیمه قوس سازه
 منزه خیارین نیمه قوسه نیمه قوسه از هر یک یک درم یک شمشیر
 کنند و قوس سازه و شمشیر و در مصطلک سینه چینی و آب
 کاشی و آینه سینه غلب قوس سازه و **قوس** از هر یک یک درم یک شمشیر
 جگر و کبیر در و بندهای کینه را نافع بود **صفت آن** دو بند
 چینی و درم نیمه قوس سازه از هر یک یک درم یک شمشیر و نیمه قوس سازه
 مصداق و عاقبت از هر یک یک درم یک شمشیر و نیمه قوس سازه
 بپوشند و قوس سازه و **قوس** از هر یک یک درم یک شمشیر و نیمه قوس سازه
 نافع بود **صفت آن** کلسنج و قوس عربی از هر یک یک درم یک شمشیر
 نشسته و کبیر و آب السوس از هر یک یک درم یک شمشیر و نیمه قوس سازه
 سینه و سپاه از هر یک یک درم یک شمشیر و نیمه قوس سازه
 قوس سازه و شمشیر نیمه قوس سازه و آب کبیر و قوس سازه
 نوزده **قوس** و در و عوده و بندهای کینه را نافع بود و در و عوده و بندهای کینه را نافع بود

و در و عوده و بندهای کینه را نافع بود

صفت آن و در و عوده و بندهای کینه را نافع بود
 سینه و سپاه از هر یک یک درم یک شمشیر و نیمه قوس سازه
 کبیر و کبیر در و بندهای کینه را نافع بود
 و در و عوده و بندهای کینه را نافع بود
 نافع باشد **صفت آن** کلسنج و در و عوده و بندهای کینه را نافع بود
 عاقبت استن روی از هر یک یک درم یک شمشیر و نیمه قوس سازه
 عود و قوس از هر یک یک درم یک شمشیر و نیمه قوس سازه
قوس و در و عوده و بندهای کینه را نافع بود
 نافع بود و عوده و بندهای کینه را نافع بود
 از هر یک یک درم یک شمشیر و نیمه قوس سازه
 سوزم و کبیر و آب السوس از هر یک یک درم یک شمشیر و نیمه قوس سازه
 و کبیر و کبیر در و بندهای کینه را نافع بود
 و در و عوده و بندهای کینه را نافع بود
 و در و عوده و بندهای کینه را نافع بود
صفت آن

بکشد خال **فصل ششم** در رسم و معده را که از بسط طعام پیدا
 شود سود دارد **فصل هفتم** از بسط رومی که از فضل استون
 از هر یک دو درم گرفته و پنج باب صاف و صاف رسد
و بیست و نهم سب از دانه فوسف و دیگر در میان و سه یک
 و بیست و نهم از دانه فوسف و دیگر در میان و سه یک
 معده و دیگر از دانه فوسف و دیگر در میان و سه یک
 دانه فوسف و دیگر در میان و سه یک
 سود دارد **فصل آت** از بسط رومی که از فضل استون
 مغز بادام سفید صاف و دیگر در میان و سه یک
 به غرض با دانه اگر بخت در معده و بهنها باشد شربت
 بکشد خال **فصل دهم** از بسط رومی که از فضل استون
 بکشد خال **فصل آت** از بسط رومی که از فضل استون
 بکشد خال **فصل آت** از بسط رومی که از فضل استون
 بکشد خال **فصل آت** از بسط رومی که از فضل استون

درم

حل کنند باقی او به کوفته و بخت به آن برشته و قرض کنند
فصل یازدهم از بسط رومی که از فضل استون
 در معده و دیگر از دانه فوسف و دیگر در میان و سه یک
 انیسون بهشت و مغز بادام تلخ سبیل الطیب
 و جبر شترتی از هر یک **درم** عصا به غایت
 ساج صندقی از هر یک **درم** درم مسطی
 و تخم کرکس از هر یک **درم** کوفته و بخت به غایت
 برشته و قرض کنند و در سبیل طبع که شترتی
 یک درم باطنی استون **فصل دهم** از بسط رومی که از فضل استون
 بکشد خال **فصل آت** از بسط رومی که از فضل استون
 بکشد خال **فصل آت** از بسط رومی که از فضل استون
 بکشد خال **فصل آت** از بسط رومی که از فضل استون
 بکشد خال **فصل آت** از بسط رومی که از فضل استون

درم

قی الطفال آید و گند و شکم و ختن الطفال اگر بقی
 باشد و قی باقی بر تکتان و قی سه و ارا و قی کند و قی
 توست و به **صفت آن** پوست بدون بسته
 کل سنج از هر یک چهار درم بود جام و دست کلکی از هر یک
 سه درم سکه خردم کوفته و بخته با یک سبب قوی که
 نیکو کند چون طلق و آید به بند یا شیر یا آب بند چون
 دردی که بزرگ باشد بآب لبن به بند **قوی بند**
 قی الدم را نافع بود **صفت آن** به مشغول در درم
 کند و اقا تینا کلن و صغ و به از هر یک چهار درم
 کیز و طین مختوم از هر یک درم و از چینی یک درم
 کوز و قی به قی س از نه غریب یک قی عال بنز و قی
قوی س خون آمدن از حلق و قی الدم را نافع
 باشد **صفت آن** سه درم صحنای شایخ
 سه درم مغولی دم الاخوان از هر یک سه درم

دری بند

دری سرب

کلنار و دانه از هر یک دو درم شایخ بزرگ و قی
 اقا تینا از هر یک دو درم لادن در حقه آن از هر یک
 چند درم بر سب و شان یک درم دم کوفته و بخته بآب
 لبان الخ قوی کند غریب دو درم **قوی الطین**
 قوی و شاد و آید اول الدم را نافع بود **صفت آن**
 طین مختوم که آید صغ و با صغ و با قی قوی قوی قوی
 مغز قی حیا این مساوی کوفته بآب بر نه قوی بند
 در قوی بند **قوی سبیل الطیب** درم
 در صغ و با نافع بود **صفت آن** سبیل الطیب نافع از
 صغ و با نافع قی قی از هر یک سه درم سرب آن در سرب
 سرب قی نافع نقل از هر یک یک درم نقل و صغ کلکی از هر یک
 دو درم سرب سرب درم اشق و نقل را در شست و کوفته و دارد
 و کوفته و کوفته بآب به بند و قوی بند و قوی بند
 دو درم از جهت صغ و شست و بند و از جهت درم

دری الطین

دری سبیل الطیب

پس گفتم و بعد قریب کریم **ترکیب** بالیوس **مکرم**
 هر صلب را بکند و گرانایج چهار شغال و فصل سفید
 و سادون اشق از هر یک دو شغال اشق را در سر که
 خنجر سو کرده و آرد و ای دیگر کوفته و بخت بر آن برشته
 و درم کند شربت بکشفال پس گفتم و بعد **قرص کرم**
 بول خن را باز و آرد و **صفت آن** کرم یا صفت
 زنی که آتش و آرد و آن را یک دوم کف دست
 از هر یک یکدم و یک کوفته و بخت بر آن برشته
 و درم کند شربت و درم کند و یک قوطی **قرص کرم**
 بول خن را باز و آرد و **صفت آن** شب یا صفت
 صبح کوزن و قی کیرا کل و منی کلان یک قوطی و درم
 کوفته و بخت بر آن برشته و **صفت آن** کرم یا صفت
 کلوب و شانه را باغ بخت **صفت آن** صفت کلوب و درم
 ده و درم یک قوطی و درم یک قوطی و درم یک قوطی

هر صلب را بکند و گرانایج چهار شغال و فصل سفید
 و سادون اشق از هر یک دو شغال اشق را در سر که
 خنجر سو کرده و آرد و ای دیگر کوفته و بخت بر آن برشته
 و درم کند شربت بکشفال پس گفتم و بعد **قرص کرم**
 بول خن را باز و آرد و **صفت آن** کرم یا صفت
 زنی که آتش و آرد و آن را یک دوم کف دست
 از هر یک یکدم و یک کوفته و بخت بر آن برشته
 و درم کند شربت و درم کند و یک قوطی **قرص کرم**
 بول خن را باز و آرد و **صفت آن** شب یا صفت
 صبح کوزن و قی کیرا کل و منی کلان یک قوطی و درم
 کوفته و بخت بر آن برشته و **صفت آن** کرم یا صفت
 کلوب و شانه را باغ بخت **صفت آن** صفت کلوب و درم
 ده و درم یک قوطی و درم یک قوطی و درم یک قوطی

شربت کیرا آتش سترت الیوس شانه خنجر
 سفید کل و منی کل کوفته و بخت بر آن برشته
 یکدم کوفته و بخت بر آن برشته و درم کند
قرص کرم شب یا صفت صبح یا صفت
 صفر و شب و آرد و ای الحال و در **صفت آن**
 بخت شربت و آرد و شیرین منم کرم کوفته و بخت
 کیرا آکل صبح از هر یک یکدم و درم الیوس کل
 شسته از هر یک دو درم صفت بکشفال سبیل
 یکدم کوفته و بخت بر آن برشته و **صفت آن**
 یک چون بخت بر آن برشته و **صفت آن**
صفت آن بخت و درم تر بد صفت بخت و درم
 ربت الیوس و درم کل صبح بخت و درم
 و درم صفت بخت و درم کل صبح بخت و درم
 قی سادون شربت و درم و درم و درم

بکشفال مشک و انکی گرفته و چغندر بزرگ و کباب شرب
 قرض سارند شربت بکشفال **ترجمه** و **دانه فطرس** و **دانه**
 شیشی انقال بانه دارد و اسهل المبول بانه دارد **صفحات**
 صلب الایس تخم خاص مقشر از بزرگ و دو درم صمغ عربی
 نشسته از بزرگ یک درم گفته و چغندر بلعاب بر قطونا
 شسته قرض سارند شربت **دانه فطرس** و **دانه**
 شیشی و کوه صفت آن صلبا شربت بزرگ و دو درم
 تخم کاهو صفت دو درم تخم خرفه یا زده درم کلک کشیده
 مشک از بزرگ بپزند بکباب شربت سارند شربت
 دو درم بآب انار شربت **دانه فطرس** و **دانه** کند
 درم الاخرین کلسا و از بزرگ و دو درم شربت یا صابون
 دو درم بوم ایون و از صبی از بزرگ و دو درم صمغ
 و قرض نایب شربت یک عدد بآب لادن و چند **ترجمه**
 الی و دانه فطرس و دانه شربت و دانه فطرس

دو درم تخم کاهو تخم خرفه تخم نایب از بزرگ و دو درم صمغ
 بپزند و بوم ایون صبی و بستر الطیب از بزرگ یک درم صابون
 بر قطونا بپزند و قرض سارند **دانه فطرس** و **دانه**
 بپزند لک مقول بپزند صبی صمغ و صفت بستر ایون صبی
 از بزرگ گرفته و بپزند قرض سارند **دانه فطرس** و **دانه**
 بپزند صبی بستر ایون یک درم بوم صابون تخم خرفه تخم کاهو
 و بپزند دو درم بوم بکباب قرض سارند شربت **دانه فطرس**
 بکتابی و از بکتابی و صمغ صلب **دانه فطرس** و **دانه**
دانه فطرس و **دانه** بپزند و دارد آجیل و صمغ
 بر قطونا بپزند **دانه فطرس** و **دانه** بپزند صبی و دو درم قوه لک
 شربت از بزرگ و دو درم تخم کاهو ایون صمغ و صفت از
 بزرگ یک درم گرفته و بپزند بستر ایون قرض سارند **دانه فطرس**
 شربت شکم و ترخورد لک لک لک بوم بود **دانه فطرس** و **دانه**
 بپزند کل صبی قوه بلعاب شربت بلعاب و کلسا

بریک سه درم کلین رشت سته کل رشتی طباطبائی
 بیت السوس از بریک دو درم انافیا کدرم یک کفیه
 باب مورد و قویب دند **اصحاب سلسل** دوق
 و نطفه الدم و آناف به **وصف کله** هین کفیه
 از من رشت سته و کل مرغ از بریک دو درم سه طای سینه
 ۱۱ درم کیز و طباطبائی رس نچ از بریک نیم درم
 ۳ درم کوفته و چینه آب سته الم و قویب سته **وصف**
 تخم حاد منین ۱۱ درم تخم کوزه و صول السوس از بریک درم
 طباطبائی رس حاد کوفه از بریک ۲ درم کوفته و چینه
 برز قنونا بر شیشه و قویب سته نچ کفیه **وصف**
کریه ای صند ۱۱ **صالحه و نطفه الدم** ۱۱
 تخم حاض بر یک کوزه و رشت شک مغاره طباطبائی
 رشت بیلوا از بریک نیم درم سته آن نیم درم یک درم
 کل قنوم و صغ و صغ از بریک نیم درم ده درم سته

در جاده راناف باشد صفت آن کل سینه و درم
 طباطبائی و درم و آن پیر سفته بر و جندل بقدر از بریک
 یک درم سته کف حاضین تخم کوزه از بریک نیم درم و قوه
 ۳ درم رشت آن نیم درم کوفته بیداب برز قنونا و قوی
 کف نچ نچ سته یکقال از بریک سکه سببی **وصف**
 سبب در دنده سکه کاف راناف بود رشت کی را بشا
 و عراب آور و دفع بزمان کند **وصف** مغز تخم حاضین
 ستر تخم کوزه و تخم کاه از بریک درم و درم رس سبب
 ایسون از بریک ۳ درم کوفته و چینه باب کاهو
 بالماب برز قنونا بر شیشه و قوی سته نچ نچ سته
 ۱۱ درم سته رشت السوس ۱۱ درم سته درم
 نچ سته کیز از تخم حاضی راناف از بریک سه درم
 کفیه و سفته بیداب برز قنونا و سبب
 و قوی سته نچ سته ۳ درم سبب

عمل چون ساز و نواز بنیست و درم تا چهار درم **کوبی**
 چون کثیر التعلیخ و غلیظ الکلیات باشد بر دست صند و پوست
 کلی را و حبابات بپوشد و با کمی دست از دست کشد
 و پنج کتب و ده بک را و در صند بپاشد و از او واقف بنیست
 و استعدای را و با و فتن را و قوی را و یکی و در و کشم و فتن آن
 و از او ای کشم را و در و کشم و فتن کشم و کشم را و در
 ششش از صند و بر آنه ناخ بپاشد **فصل آن** زیره را و فانی
 بکشد و در آنکه چشمتان را و زیره را و از او فتن کشد
 در سایه و اگر خواهد آنکه که فتن کشد و زیره را و فتن کشد
 با نر و درم را و بخیل و در سایه از هر یک بیت درم بپوشد
 و در منی خند درم را و فتن کشد و درم فتن کشد و درم فتن کشد
 عمل سه و درم او و درم چون ساز و نواز بپاشد
 ششش و یک فتن **کلی فتن آن** حله صند را و فانی چشمتان
 و در صند و سیلان را و فانی است **فصل آن** زعفران

سبیل الطیب از هر یک و درم و در فتن کشد و درم فتن کشد
 سفید و کافور از هر یک و درم و در فتن کشد و درم فتن کشد
 و درم فتن کشد و درم فتن کشد و درم فتن کشد
 آب رفتن از چشمتان و با کمی و در فتن کشد و درم فتن کشد
آن نشاء بخ و فتن کشد و درم فتن کشد و درم فتن کشد
 سبیل و فتن کشد و درم فتن کشد و درم فتن کشد
 و درم فتن کشد و درم فتن کشد و درم فتن کشد
 انقال کشد **کلی و درم** و درم فتن کشد و درم فتن کشد
 ز و درم فتن کشد و درم فتن کشد و درم فتن کشد
 و درم فتن کشد و درم فتن کشد و درم فتن کشد
 را و زیاده کشد **فصل آن** سر و صفاتی فتن کشد و درم
 مر قشش و درم فتن کشد و درم فتن کشد و درم فتن کشد
 سه درم زعفران و درم فتن کشد و درم فتن کشد
 و درم فتن کشد و درم فتن کشد و درم فتن کشد

و منقعه که خواهند بگویند و آب بر سرینند و حال
 کند **باب اللام لوق** **سینه**
 سرخ و خشونت خلق و آفتاب بود بر سینه و از تنم گشت
 و رفت الهم را آفتاب بر سر و وضع و از تنم را
صف **ان** سر سینه و دوست حد بود بر سینه
 جمل درم نفوس خیار و جگر تا نزد درم در سینه و طلق
 بر سینه منه تا به در طلق آید و بر سینه باشد و در سینه
 و یک بر سینه اصفا که گفته و بقوام آورده **لوق** **سینه**
 و بود سر که گفته و آفتاب بود بر سینه و آفتاب بود
 و از اخلاط غلیظه پاک است **ان** **صف** **ان** **سینه**
 پنج سوسن از هر یک بیت درم در سر و طلق آید
 تا بر طلق آید و در سینه که در سینه و بقوام
 آورد **لوق** **سینه** **سینه** سرخ بلخی را آفتاب بود
 و سینه را از اخلاط غلیظه پاک است از **صف** **ان**

تخم تره بزرگ ده درم اصل السوسن چهار درم
 اینسون را ازینا از هر یک ده درم تخم سوسن گوی
 کرده و در دو در طلق آید و بر سینه باشد و بقوام آورده
 صاف کنند و با یک طلق اصل بقوام آورده **لوق** **سینه**
ان **صف** **ان** **سینه** سرخ بلخی را آفتاب بود و سینه را
 از اخلاط غلیظه پاک است از **صف** **ان** **سینه**
صف **ان** **سینه** سرخ بلخی را آفتاب بود و سینه را
 تره و بلخا ده درم کوفته به سینه بر سرینند و لوق
 سینه **لوق** **سینه** **سینه** سرخ بلخی را آفتاب بود و سینه را
 و سرخ و تب را آفتاب بود **صف** **ان** **سینه**
 لوز از هر یک ده درم طلق خیار چهار درم سرخ
 خیار مغر جعفری و صغری و قاقه از هر یک ده درم
 درم قند سفید شصت شغال کوفته و سینه
 بر و خن با درام بر سرینند و سینه **صف** **ان**

درم
 درم
 درم

لعوق صلی لوحه الصوت وخراسنه رافع
 بود و سینه را نرم کند و نفث را ساکن کند **صفت آن**
 برزکمانی صلی و مغز با دام منته از هر یک چهار درم کبر
 و اصل السوس و مغز خنجره و انت است و جمع دربی از هر یک
 دو درم بعمل میسرند و لعوق سینه **لعوق با دام مرغ**
 و خشت حلق و صخره را سود دارد و **صفت آن** مرغ
 کبر است سینه رب السوس از هر یک ده درم مغز تخم کرفس
 با دام از هر یک چهارم قند سینه بیست درم کوه خنجره
 بگلایه میسرند و بر دهن با دام هر یک نود و لعوق سینه
لعوق رب السوس سعال مزمن را نافع بود و تفهون
 زنجیر را از سینه دفع کند و بر نفث مایه ربه **صفت آن**
 رب السوس کبر با زرد مغز با دام زاربان مساوی
 کوه قند بعمل صاف نود و بر دهن با دام میسرند و بر سینه
لعوق اسفل رب و سعال مزمن را که با بطونیه میسرند

نافع بود **صفت آن** بیدار عنصل منوی سه درم ابرسا
 و دو درم فرا سبون و زرد مغز از هر یک یک درم کوه قند
 صفا میسرند و لعوق سینه **لعوق بهمانه** سینه
 خشک را نافع بود و سینه را نرم کند **صفت آن** رب
 السوس بهبه انده مغز از هر یک دو درم باطلان سینه
 کبر افعی و عرق تخم خطمی مغز خنجره و رین مغز کوه مغز تخم کرفس
 هر یک چهارم خشی کش دو درم مغز با دام و مغز تخم کرفس
 هر یک بیست درم مغز را در دهن با دام به نود و او
 دیگر کوه و خنجره بدان بسیارند و با مغز میسرند و لعوق
 سینه **لعوق صبا ریش** سینه ای این ماسود درم زرد
 حلق و کله و ملازه و سب و کشنی را و صفت بیست
 نافع بود و **صفت آن** عناب چهار عدد و سببان صده و
 تخم خطمی ده درم سینه منقی بیست درم منته اصل السوس
 یک کوه از هر یک با نود درم کبر است نود درم زرد مغز

بهی است امرو در اندک سی متعالی مسل هم وزن بود
نوع اول خفای جاد را تا پنج بود و در اخوت و هم
نوع دوم یکس از طایفه کهنه که در آن کینه خفت
 بر آن که در خندل سینه از هر یک یکدم تخم خدای
 متولد و از هر یک چهاردم تخم خفته بابتزه درم زد
 متقی بودم مردار به با سینه کمر با خفوان کا نور از هر یک
 یکدم نبات مصری صده درم نبات را در طرف پیچید
 که از نه و پنج متعالی است سبب انوار آوردند و اردار
 کوفته و نیمه به آن بسته و فروغ سازند **نوع دوم** **نوع دوم**
 کل از می مروانده تا سینه سینه از هر یک دو درم
 طایفه دیگر با کاه زبان از هر یک دو درم مشک بودم
 فته سینه می درم دارد را کوفته و نیمه و فته را که خسته و از
 به آن بسته و همچون سازند چنان که در سینه **نوع دوم**
نوع دوم **نوع دوم** نبات تا فته متعالی و خفای

فاده صاف از خیل و این فته خفوان بهی سینه بود
 الصلیب عقیقه تا رجیلی سراج اندی از هر یک شش
 تخم صغیر و متعال تخم ما بهی تخم شست با کاه زیاده
 انیسون تخم فز از هر یک سه متعال فز با دام شیرین فز به
 فز به کوفته فز از هر یک شش متعال موزج فته سینه
 از هر یک سی متعال مسل بعضی سه وزن ادویه شربت
 به متعال **نوع دوم** **نوع دوم** **نوع دوم** **نوع دوم**
 دو درم و روا هر یک یکدم و نیم طایفه سینه یکدم کوفته و نیمه
 سبب بر خفته شربت یک متعال باوه درم شربت طایفه
 و اندی بهی **نوع دوم** **نوع دوم** **نوع دوم** **نوع دوم**
 زیاده سینه مروانده تا سینه سه متعال لعل خفای فز به
 شش بری سینه کمر با جوالیه و سینه فالی از هر یک ده متعال
 و درجه متعال فته و متعال فاده فته و این از هر یک
 از هر یک به متعال بهی سینه و سینه از هر یک ده متعال

من این کم گوشت تخم کاه تخم کاهنی از هر یک چهار درم در
 دخت من آب بگوشت نه آید سه من آید و بیا لایند و بگویند
 آن تمام بر وزن آب بر افشانند بر نرینه **قطره قطره**
در غوطه ای با آفتاب و بپزند بوم گوشت تخم کاه و گوشت
 بزرگ بر نرینه نام نرینه پوست خنک کل خنک کل
 افشان قطره ای که بود بر یک بند کل سرخ جوش بپزند و سر
 بر بخار آن بر آید **قطره قطره** که در ده و **سه درم**
پارچه پارچه که در ده و **سه درم** و **پارچه پارچه**
 با چوبه کل سرخ و کل سرخ خنک از هر یک **سه درم**
 پوست خنک و خنک بر سبب دشتان تخم کاه
 از هر یک **سه درم** و **سه درم** پادسی اصل الکوش است
 و از آن که کاه حلیه از هر یک چهار درم بر کاه
 بپزند از هر یک **سه درم** و **سه درم** و **سه درم** و **سه درم**
 و دو من آب بگوشت شند تا بپزند آید و در ده و **سه درم**

و چون چوبه آن آورده دو قطره روشن بپزند و در
 و حلیه بپزند **قطره قطره** که در ده و **سه درم**
 و در ده و **سه درم** و **سه درم** و **سه درم** و **سه درم**
 که در ده و **سه درم** و **سه درم** و **سه درم** و **سه درم**
 و حلیه آن شند و در آب آن نشینند و نقل آن برمانند
 و حلیه آن شند و در آب آن نشینند و نقل آن برمانند
 در ده و **سه درم** و **سه درم** و **سه درم** و **سه درم**
 بر کاه حلیه بر نرینه نام نرینه پوست خنک کل خنک کل
 کرب بگوشت نه تا شوم شود و نقل آن برمانند
 آن حلیه آن شند و در آب آن نشینند **قطره قطره**
 پخته شد و سر کل سرخ خنک از هر یک **سه درم** و **سه درم**
 پوست خنک و خنک بر سبب دشتان تخم کاه
 از هر یک **سه درم** و **سه درم** و **سه درم** و **سه درم**
 و از آن که کاه حلیه از هر یک چهار درم بر کاه
 بپزند از هر یک **سه درم** و **سه درم** و **سه درم** و **سه درم**
 و دو من آب بگوشت شند تا بپزند آید و در ده و **سه درم**

شب یانی مازوی کوفته کلندار از هر یک بنجیدم پوست
انار یک کوفته و جوز السو و کرنا ز از هر یک سه درم اتفاقا
دو درم مجموع را بنجاش نه و در آن نشیند و غرض که با و رب
مرد بنشیند **نظوی که محافظت آن که فرزند از شکم**
ساقط نشود کلینک هفت درم کلندار کرنا ز از هر یک
بنجیدم رب کور و شکم چهار درم شکر مانی و پوست انار
چفت بوط کوفته و بنجیدم پوست نه و در آن نشیند **نظوی که**
سه پنی بکشد لادن و جوب کر و شونیز بنجاش نه
و سر را به بخار آن بدارد و بسوس کندم و سر که بخون نه
و سر به بخار آن بدارد **نظوی که کند پنی را بر طرف ساق**
رایج است قلع من و ای کوفته و بنجیدم در پنی و **منه نفوی**
که بهوشی را به بهوشی آرد و کندش و عربی کوفته کوفته
و بنجیدم آن کی در پنی و **منه نفوی که صداع مزمن را بمانع**
بود عصا قنار الحار بنجر مریم نظرون کوفته و بنجیدم در پنی

۱۷۲
و مند و شونیز و عصا قنار الحار همین عمل کنند و شونیز و نفلی
و شبانی با نیا همین عمل کنند **نفوی که طبع را سود و آرد شکم**
حفظ قنار الحار نوت و کندش نفلی اسطوخودوس کوفته
و بنجیدم بقدر احتیاج در پنی و **منه باب الواد**
و جوری که در دهان معروج و بزنده بهوشی آید حلیث
چند سده است کوفته و بنجیدم در یک پنی عسل حل کنند و بکار
و جوری که در دهان معروج و بزنده بهوشی آید حلیث
را از یانه انیسون زبره کرمانی جوش نینده و صاف کرده
کلفت را در آن حل کنند و جوسا زرد **و جوری که راجع آ**
از جهت غش که بعد از اسهال یا مهمل سید آشد و چون
در حلق وی بجا نماند فی الحال بهوش آید **صفت آن**
مشک و شک کوفته و در آب بی حل کنند و در حلق بچکانند
و جوری که از جهت جد آید اطفال نافع باشد صفت
رب الکوس کیترا صقر بنجید ستر زبره کرمانی کوفته و بنجیدم

و شیر باد در مقابل سه دانگ جو حل کرده در کلوی طاف زیز
و جوری که سوزد اطفال را آنغ باشد صفت آن
 ترب السوسکیر اصمغ و نبات سسته از هر یک ۳ درم و درم بادام
 ۲ درم عن ۲ درم در روغن بادام پنجم درم باشد در سل
 بجوش نشد و صاف کنه و دار و های کوفته روغن بادام
 بدان قوچ کنه و قدری از آن در و آن طفل بزنند
یا موه باب الیک
 که خفقان و غش را آنغ است و در آن قوت دهد
 و در آن آورده **صفت آن** در و در پیچیده
 عود ۳ درم بهار و درم یا قوت رمانی کل کلوم بادام
 بهمن صندل سرخ از هر یک ۲ درم ورق طلا عقیق
 یمنی شب یا نه زرباد و در روغن عقیق از هر یک ۳ درم
 بل که با نیلوسه زرشک متقا که خشک نم کل درت
 تیج کا در زبان ریو ند چنی تخم کاسنی عود نهدی از هر یک ۳ درم
 از هر یک پنجم درم کافور عنبر شرب از هر یک ۲ درم شکر

منقاع شیر آبله پوست بامید کاجی کلاب شراب
 سیب آب انار شیرین خد آب بی از هر یک ۳ درم
 آنچه کوفته باشد بکوشد و جوهر بر بپزند و با شراب
 و کلاب و آب و با بقو ام آورند و بچون سانه و بویان
 چهل روز در میان جویند و به پخته استعمال نمایند شرب
یا قوت خفقان و وسواس و ضعف دل آنغ بود
و اعصاب ریبه را قوت دهد و لون را صفائی دهد
و در آن آورده صفت آن یا قوت سرخ که با سب
 تجر لاجورد کل ترسی سبغ العلیب و در هندی بهمن سرخ و پیچ
 عقیق از هر یک ۲ درم یا قوت زرد یا قوت کبود عقیق
 در و در پیچیده بهرست برون پسته با زنجبیل کل کلوم عرق شرب
 زرد کلون نوره کلون در چنی سده از هر یک ۳ درم خفقال لیل نوره
 این شیم قوض تلفو در چنی نیلوسه عنبر لین در چنی کاجی
 قافله کباد از هر یک ۳ درم منقاع درم و یک خالیم تخم زرد خشک کا در زبان

طبایع سفید از هر یک یک شقال المصغر پوست بلیله کا سبک
 از هر یک ده درم عصاره زرشک بانه درم شش
 خالص یک شقال دیگر کافور یک شقال آب سبب آب بی
 از هر یک یک شقال آب حاصل من کلاب و حرفی بزرگ
 لیکن نبات مصری یکین نیم نبات راور کلاب و لوان شکر
 حل کرده باب صیقل بقیه آورند و چون فرویزد آب صیقل
 بر روی بریزد و او را بپزند و بختند و جواهر صیقلی که در آن
 در شیشه شربت یک شقال بنوشند یا قوی قوی القوی
 باشد و از آن صیقل روح خود بکشند و آن قوت دهد و
 به الطیایا و ابراجین سود آید و سود آید و آید
صفت آن مروارید نام سفید تر جان که با نرنگ
 از هر یک درم صد لیق طبایع زرباد با درج بلیله
 ساج هندی عود قاری ابریشم مقوی پوست ترنج
 از هر یک ده درم کا و زبان و درج عقیقه لیلی قوت

عقیق ورق طلا و ورق نقره جز شمشاد زعفران و کاغذ
 از هر یک درم شش بیدرم تند سفید بچاه درم عسل
 کرده بچاه درم شش بیدرم تند چاه بخت **قوت**
صفت خیارچیک یا قوت مروارید سفید بلیله
 در جان شست شکر با درج بلیله نیم ترنج بلیله
 شفا آید شفا جز شمشاد شکر ورق طلا و نقره لیلی
 نیم با درج و درج عقیقه و زعفران و صیقل از هر یک
 و در شقال که با ابریشم مقوی صندل که کا و زبان از هر یک
 ۳ شقال کل سرخ طبایع از هر یک شش شقال که کا و زبان
 بل و زرباد اس و ن اسطوخودوس لاجورد و جد و آخطایه
 خا بقیون عود ارمنی عود زرشک از هر یک یک شقال و عرق بلیله
 کلاب از هر یک یکین آب سبب آب بی شریح آب امرو
 از هر یک صد شقال نبات و قند سه برابر یا قوت
صفت دل و سود آید و شفا و شفا و شفا و شفا
دل آقوت دهد و شفا و شفا و شفا و شفا

[illegible]